



فصلنامه علمی پژوهشی اخلاق پژوهی

سال پنجم • شماره دوم • تابستان ۱۴۰۱

Quarterly Journal of Moral Studies  
Vol. 5, No. 2, Summer 2022



## جنسیت و فاعل اخلاقی در رویکرد تکاملی به اخلاق

معصومه سادات سالک\*

 10.22034/ethics.2023.50229.1525

### چکیده

تحلیل‌کنش اخلاقی افراد، حسب مبانی و چارچوب نظری دیدگاه‌های مختلف روان‌شناختی متفاوت بوده و دامنه این تفاوت می‌تواند تا تمایز جنسیتی نیز گسترده شود. از طرفی، فرضیه تکامل داروین، با نفوذ گسترده و قدرتمند خود در حوزه زیست‌شناسی و دیگر حوزه‌ها، تحلیل‌کنشگری اخلاقی افراد را نیز تحت تأثیر قرار داده و از همین رو، تبیین‌هایی منطبق با مبانی دیدگاه تکاملی در این حوزه مطرح شده است. در تحقیق حاضر، به مرور اصول تأثیرگذار بر فاعلیت اخلاقی در نظریه تکامل پرداخته شده و ضمن واکاوی برخی امیال و رفتارها که به شکل مستقیم و یا غیر مستقیم از مصادیق خلق یا سطوح فاعلیت اخلاقی به شمار می‌آیند، نقش جنسیت بر کنشگری اخلاقی افراد تحلیل و بررسی شده است. مرور دیدگاه‌های اخلاق تکاملی، مؤید این نکته است که اصول، مبانی و تبیین‌های منطبق بر دیدگاه تکاملی و لوازم آن، اراده و مسئولیت رفتار افراد را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. همچنین وجود تبیین‌هایی از برخی امور اخلاقی نظیر همدلی، مراقبت، تعهد و پرخاشگری مبتنی بر دیدگاه تکاملی، می‌تواند بحث جنسیت‌پذیری اخلاق در این رویکرد را درخور پی‌گیری سازد.

### کلیدواژه‌ها

روان‌شناسی اخلاق، اخلاق تکاملی، تکامل و اخلاق، داروین‌یسم، جنسیت، فاعل اخلاقی.

\* دکتری فلسفه و پژوهشگر گروه اخلاق، مرکز پژوهش‌های اسلامی معصومیه، قم، ایران. | m.s.salek110@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۷ □ تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۰۴/۰۳

■ سالک، معصومه سادات. (۱۴۰۱). جنسیت و فاعل اخلاقی در رویکرد تکاملی به اخلاق. فصلنامه اخلاق پژوهی. ۵(۱۵). ۷۲-۴۵.

doi: 10.22034/ethics.2023.50229.1525

روان‌شناسی اخلاق، درگیر مسائلی می‌شود که با جایگاه هنجاری برخی از احوال نفسانی و منش‌های محوریِ دخیل در ارزش‌گذاری اخلاقی مرتبند (دراپور، ۱۳۹۲، ص ۵۲۱). این در حالی است که تحلیل سطوح و مؤلفه‌های تأثیرگذار بر کُنش اخلاقی، حسب مبانی و چارچوب نظری دیدگاه‌های مختلف روان‌شناسی متفاوت است. به نظر می‌رسد، دامنه این تفاوت تا تمایز جنسیتی نیز گسترده بوده و با ورود متغیر «جنسیت» تفاوت در کنشگری اخلاقی افراد دور از انتظار نباشد. از طرفی، نظریه تکامل داروین با نفوذ گسترده و قدرتمند خود در حوزه زیست‌شناسی و برخی رویکردهای روان‌شناختی، تحلیل کنشگری اخلاقی افراد را نیز تحت تأثیر خود قرار داده و تبیین‌های خاص خود را طبق مبانی دیدگاه تکاملی در پی داشته است و این پرسش که نظریه تکامل داروین و اصول این دیدگاه، چگونه می‌تواند در جنسیت‌پذیری اخلاق نقش داشته باشد، مطرح می‌گردد. به بحث اخلاق تکاملی در تحقیقاتی نظیر مقاله «رویکرد تکاملی به اخلاق و طبیعت»، (۱۳۸۹) پرداخته شده است. میانداری، در این مقاله تلاش کرده تا ضمن مرور رویکردهای تکاملی به رفتار انسان، آرای استفان پوپ در حوزه فلسفه اخلاق تکاملی نقد و بررسی کند. رامین نیز در «بررسی و نقد اخلاق تکاملی توصیفی و اخلاق تجربی»، (۱۳۹۴) و نیز مقاله «بررسی و نقد فرااخلاق تکاملی در دوره معاصر»، (۱۳۹۸)، به ترتیب، به بررسی تأثیر تکامل در قلمرو اخلاق تجربی و مرور مطالعات فلسفی نوظهور در باب ارتباط نظریه تکامل با فرااخلاق تکاملی می‌پردازد. مقاله حاجی‌زاده و همکاران (۱۳۹۸) نیز تلاش دیگری در تحلیل و نقد اخلاق تکاملی با تأکید بر دیدگاه ادوارد ویلسون است، اما نگارنده تحقیقی در رابطه با جنسیت و اخلاق تکاملی، نیافت.

البته، برخی مقالات به بحث اخلاق مراقبت و جنسیت ورود داشته‌اند که لزوماً با رویکرد تکاملی نبوده است. مقاله حسن اسلامی با عنوان «جنسیت و اخلاق مراقبت» از جمله این موارد به شمار می‌آید. از طرفی، جدیت بحث تأثیرات عوامل تکاملی بر برخی احساسات، عواطف و رفتارهای اخلاقی، لزوم تبیین و تحلیل اخلاق تکاملی در ابعاد مختلف و به‌ویژه از منظر تفاوت‌های جنسیتی را ضرورت می‌بخشد. با توجه به خلأ پژوهشی در این عرصه، در این تحقیق تلاش می‌شود به شیوه توصیفی-تحلیلی ضمن مرور اصول تأثیرگذار بر شکل‌گیری اخلاق و فعالیت اخلاقی افراد در نظریه تکامل، تأثیر جنسیت بر کنشگری اخلاقی افراد در این رویکرد بررسی شود. یادآوری می‌شود که «اخلاق تکاملی» به تبع تقسیم‌بندی‌های مباحث حوزه اخلاق



در شاخه‌های توصیفی، تجویزی و فرااخلاق قابل پیگیری است و در این مقاله بیشتر با رویکرد توصیفی، به بحث جنسیت‌پذیری اخلاق تکاملی ورود شده و ضمن مبنا قرار دادن دیدگاه داروین، خوانش‌های بعدی دیدگاه تکاملی نیز- به تناسب- مطرح خواهند شد.

## مفهوم‌شناسی

پیش از ورود به بحث، لازم است مفاهیم اصلی مرتبط با بحث جنسیت و فاعل اخلاقی در رویکرد تکاملی تعریف و تبیین شود.

### جنس، جنسیت و هویت جنسیتی

«آن اگلی»<sup>۱</sup> در «جنس، جنسیت و جامعه»، «جنس» را واژه‌ای معرفی می‌کند که به تفاوت‌های زیست‌شناسانه میان زن و مرد اشاره دارد. در مقابل، «جنسیت» را واژه‌ای می‌داند که بر وجهه اجتماعی تفاوت‌های زن و مرد دلالت داشته و طبقه‌بندی اجتماعی به «مردانه» و «زنانه» را توضیح می‌دهد (دلفی، ۱۳۸۶، ص ۱۶۳). همچنین برداشت افراد از خودشان که تا حدی ویژگی‌های مردانه و زنانه دارد، «هویت جنسیتی»<sup>۲</sup> خوانده می‌شود و برداشت از ویژگی‌های زنانه و مردانه به جامعه و انتظارات آنها از زنانگی و مردانگی برمی‌گردد (Unger, 1979, p. 1086). این در حالی است که خاستگاه شکل‌گیری هویت جنسیتی نیز بسته به اینکه تا چه میزان آن را ویژگی‌ای ذهنی، زیست‌شناختی یا در مقابل ویژگی اجتماعی-فرهنگی و یا حاصل تعامل این دو بدانند، متفاوت بوده است. Warner, 2016, p. 1) و تبیین شکل‌گیری هویت جنسیتی، بسته به دیدگاه‌های مختلف نیز متفاوت است. لپیز، معتقد است قوانین و انتظارات مربوط به زنانگی و مردانگی می‌تواند در تفاوت‌های بیولوژیکی و فیزیولوژیکی زن و مرد ریشه داشته باشد. از این‌رو، تفکیک جنس<sup>۳</sup> بیولوژیکی از «جنسیت» به عنوان مفهومی برساخته اجتماع کار سهل‌آسانی نیست و به نظر می‌رسد باید «جنسیت» به عنوان یک اصطلاح جامع‌تر یا قابل شمول‌تر در بحث‌های مربوط به تفاوت‌های زن و مرد و محصول ترکیب مسائل محیطی و اجتماعی و بیولوژیکی به کار رود (لپیز، ۱۳۹۳، ص ۱۰).



1. Ann Oakley  
2. gender identity  
3. sex

## اخلاق، فاعل اخلاقی و سطوح فاعلیت اخلاقی

«اخلاق» در اصل واژه‌ای عربی است که مفرد آن «خُلِقَ» و «خُلِقَ» است و در لغت به معنای «سرشت و سنجیه» به کار رفته است (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۳۳۷؛ ابن منظور، بی تا، ج ۴، ص ۱۹۴؛ الجوهری، ۱۳۶۹، ج ۴، ص ۱۴۷۱). شیخ ابوعلی مسکویه در تعریف خُلُق می‌گوید: خُلُق حالتی نفسانی است که بدون نیاز به تفکر و تأمل، آدمی را به سمت انجام کار حرکت می‌دهد «فاعل اخلاقی» نیز عاملی است که در موقعیت عمل اخلاقی (عملی که از حیث اخلاقی برخوردار است) با التفات و اراده آزاد، به کُنش اخلاقی مبادرت می‌ورزد (گنسلر، ۱۳۸۷، ص ۱۴۶؛ مطهری، ۱۳۸۷، ص ۵۴؛ فرانکا ۱۳۸۳، ص ۱۶۲)، اما در فضای زیست‌شناسی و روان‌شناسی نیز واژه «خُلُق» مطرح است که در تعامل با «هیجان» شکل می‌گیرد. خُلُق در این حوزه، حالت هیجانی درونی مستمر شخص است (کاپلان، سادوک و گرب، ۱۳۷۸، ص ۲۱۵). کاپلان در مقابل (خُلُق)، عاطفه<sup>۲</sup> را تظاهر بیرونی محتوای هیجانی موجود معرفی کرده و ریبو «خُلُق» را به معنا و مفهوم نوعی از عاطفه به کار می‌برد. خُلُق به صورت خُلُق مثبت یا خُلُق منفی وجود دارد. خُلُق مثبت و منفی به سیستم‌های کلی شناختی، انگیزشی، زیستی و رفتاری مربوط می‌شود (ریبو ۱۳۹۵، ص ۴۴۶). در تحقیق حاضر، تعریف «فاعل اخلاقی»، بیشتر بحث معطوف بر شرایط ویژگی‌هایی و مؤلفه‌هایی است که با لحاظ آنها می‌توان از فاعل اخلاقی سخن گفت. این شرایط و ویژگی‌ها عبارتند از: اختیار (اراده آزاد)، مسئولیت، شناخت و آگاهی.



۴۸

فصلنامه علمی - پژوهشی اخلاق پژوهی

سال پنجم

شماره دوم

تابستان ۱۴۰۱

## نظریه تکامل داروین و اخلاق تکاملی

نظریه تکامل، نخستین بار در سال ۱۸۵۹ توسط چالز داروین در کتاب منشأ انواع<sup>۳</sup> مطرح شد. این ادعا که موجودات زنده با گذشت زمان تغییر می‌کنند، بن‌مایه نظریه داروین است. او با طرح دگرگونی بین تک تک اعضای یک نوع یا گونه نتیجه می‌گیرد «تغییر پذیری»، امری وراثتی است. «انتخاب طبیعی» در نظریه تکامل، واژه‌ای کلیدی به حساب آمده و از نظر داروین فرایند انتخاب طبیعی به بقای موجودات زنده‌ای منتهی می‌شود که برای محیط زیست خود مناسبترین

1. mood

2. affect

3. *On the Origin of Species*

و سازگارترین هستند. به اعتقاد او، جانوران تلاش مداومی برای بقا داشته و گونه‌هایی که نتوانند با محیط منطبق شوند، زنده نمی‌مانند و حذف می‌شوند (شولتز و شولتز، ۱۳۷۸، ص ۱۶۸-۱۷۰). این در حالی است که نظریه تکامل الزامات اخلاقی خود را داشته و طرفداران دیدگاه تکاملی معتقدند: نظریه تکامل، چارچوب فکری درک بیولوژیکی اخلاق انسان را بر مبنای نظریه تکامل و انتخاب طبیعی فراهم می‌کند. برای نمونه، مغز انسان از نظر بیولوژیکی با فرایند انتخاب طبیعی برای درگیر شدن در قضاوت اخلاقی آماده می‌شود (Joyce, 2006, p. 43). شارون استریت (۲۰۰۶) - متفکر تکامل‌گرای معاصر - معتقد است: نظام‌های داوری ارزشی انسان کاملاً تحت تأثیر عوامل تکاملی است و انتخاب طبیعی در شکل‌گیری تمایلات روان‌شناسانه انسان‌ها نقش زیادی دارند. از نظر او، در واقع، عوامل تکاملی، باورهای اخلاقی را برای ایجاد سازگاری بیولوژیکی در اجداد هموساپینس انسان ایجاد کرده است و چنین حقایقی مستقل از انسان وجود ندارد. به عقیده استریت، گرایش‌های اخلاقی انسان به صورت طبیعی در فرایند تکامل شکل گرفته و ویژگی‌های اخلاقی ریشه در گذشته دور تکاملی انسان دارد (رامین، ۱۳۹۸، ص ۴۷ به نقل از Street, 2006, p. 114).



### پیشینه و دامنه نفوذ نظریه تکامل

ژان باپتیست لامارک،<sup>۱</sup> طبیعی‌دان فرانسوی سال ۱۸۰۹ نظریه‌ای رفتاری درباره تکامل تدوین کرد که بر تغییر یا اصلاح شکل بدنی حیوان در راستای تلاش‌هایش برای انطباق با محیط خود تأکید داشت. او البته، ادعا کرد که نسل‌های بعدی این اصلاحات اکتسابی را به ارث می‌برند! همزمان لایل<sup>۲</sup> اندیشه تکامل را با این نظریه که کره زمین در تکامل خود از مراحل گوناگون توسعه و رشد گذر کرده است، وارد حوزه زمین‌شناسی کرد (شولتز و شولتز، ۱۳۷۸، ص ۱۶۶)، اما این چالز داروین<sup>۳</sup> بود که با طرح نظریه بنیادین تکامل در کتاب منشأ انواع، تأثیر عمیقی بر روان‌شناسی معاصر - به ویژه در آمریکا - گذاشت.

تأثیر نظریه تکامل داروین، البته، به حوزه زیست‌شناسی و روان‌شناسی محدود نشده و دیگر علوم و رشته‌ها را نیز تحت تأثیر قرار داده است. انسان‌شناسی، روان‌پزشکی و حتی ژنتیک و

1. Jean- Baptiste Lamarck  
2. Charles Lyell  
3. Charles Darwin

وراثت‌شناسی رفتار<sup>۱</sup> از جمله حوزه‌هایی اند که به نوعی از نفوذ دیدگاه تکاملی بی‌نصیب نمانده اند (نولن هکسما و همکاران، ۱۳۹۲، ص ۸۸). علوم اجتماعی از جمله حوزه‌های نفوذ دیدگاه تکاملی به حساب می‌آید. اصطلاح «سازگاری با محیط» برای جامعه‌شناسان و فیلسوفان اجتماعی نیز آنقدر وسوسه‌برانگیز بود که تلاش کنند از واقعیت زیستی تکامل و از مسیر «انتخاب طبیعی» با استدلالی کوتاه و گویا نتیجه بگیرند: ضرورتاً باید رقابتی سخت درون جامعه بشری در جریان باشد، اما پیش از این نیز واژگان «بقای اصلح» در فضای فکری اندیشمندان و به‌ویژه هربرت اسپنسر (۱۹۰۳-۱۸۲۰) وجود داشت.

اسپنسر که ابتدا پیر و لامارک و سپس داروین بود، مفهوم «تکامل» را نه تنها در مورد حیوانات، بلکه در مورد ذهن انسان و جوامع انسانی به کار برده است (هرگنهان، ۱۳۹۴، ص ۳۸۹). گفته می‌شود خود داروین کاملاً به «داروین‌گرایی اجتماعی» معتقد نبود؛ از این‌رو، هر چند این نام به عنوان برجسی برای این نوع اندیشه اخلاقی و سیاسی باقی مانده است، اما از نظر تاریخی دقیق‌تر آن است از این دیدگاه به «اسپنسرگرایی اجتماعی» تعبیر شود. تکامل داروینی در معنای دقیق خود، نظریه‌ای زیست‌شناختی درباره منشأ گونه‌هاست، اما نسخه اسپنسری، تفسیری فرضی از تاریخ بشر است که در بستر نظریه متافیزیکی درباره تکامل «کیهانی» قرار گرفته است (استیونس، هابرمن و رایت، ۱۳۹۶، ص ۴۴۴-۴۴۵). این درحالی است که امیل دورکیم (۱۹۱۷-۱۸۵۸) نیز به معنایی کلی و غیر زیست‌شناختی، نظریه پرداز تکاملی بود که به فرایند قانونمند تغییر و تحول در جوامع بشری اعتقاد داشت، اما با این تفاوت عمده که به شدت معتقد بود واقعیت‌های اجتماعی، قانون و الزامات اخلاقی را نمی‌توان به هیچ مجموعه‌ای از واقعیت‌های روانی فردی تحویل برد (استیونس، هابرمن و رایت، ص ۲۶۳-۲۶۴).

تأثیر دیدگاه تکاملی داروینی بر روان‌شناسی و حتی علوم اجتماعی و اخلاق تا جایی گسترش یافته است که برخی در مطالعات «زیست‌شناسی اجتماعی»، اصول انتخاب طبیعی داروین را در مطالعه ذهن انسان به کار می‌برند. از این‌رو، معتقدند مغز (و به تبع آن ذهن) به «غرایز» خاص مجهز شده است تا نیاکان انسان را قادر سازد در فرایند سازگاری با محیط، زنده مانده و تولید مثل کنند. این عقیده با دیدگاهی که ذهن را به صورت لوح سفیدی می‌داند که فرایند یادگیری و جامعه‌پذیری را شکل می‌دهد، در تضاد است (هرگنهان، ۱۳۹۴، ص ۷۶۴). نظریه «زیست اجتماعی»

1. behavior genetics

به مطالعه منظم پایه‌های زیست‌شناختی تمامی رفتارهای اجتماعی پرداخته و برخی آن را کاربرد نظریه تکامل به منظور شناخت رفتار اجتماعی حیوانات و انسان می‌دانند (هاید، ۱۳۸۳، ص ۳۲۱). رفتارهایی که می‌تواند به حوزه اخلاق نیز سرایت کند. به علاوه این اعتقاد وجود دارد که با توجه به تأکید نظریه تکامل بر پایه زیستی و وراثتی کلیه خصایص بدنی و رفتارهای انسان، برای بررسی دیدگاه‌های نظریه زیست اجتماعی مرتبط با رشد جنسیتی باید نظریه تکامل مد نظر قرار گرفته و بررسی شود (علی‌اکبری دهکردی، ۱۳۹۶، ص ۳۷، به نقل از Kenrick, D.T., Trost, M.R. & Sundie, J.M., 2004). به هر حال، دیدگاه تکاملی همراه با این اندیشه که خلق و خواهی شخصیت، تحت تأثیر وراثت هستند مبنایی برای مجموعه دقیقی از نظرات درباره طبیعت انسان فراهم می‌آورد که مدعی است احتمالاً همه الگوهای بنیادی تعامل اجتماعی در جامعه انسانی دستاوردهای تکامل هستند. به این معنا که این الگوهای رفتار ممکن است به طور وراثتی در انسان‌ها حفظ شده باشند؛ زیرا نوعی مزیت انطباقی به همراه دارند (کارور و شی‌یر، ۱۳۷۵، ص ۲۷۷).



### روان‌شناسی تکاملی و تأثیر داروین‌سیم بر روان‌شناسی

روان‌شناسی تکاملی به خاستگاه و منشأ زیستی‌ساز و کارهای روانی پرداخته و این ساز و کارها را مانند فرایندها و فعالیت‌های زیستی نتیجه میلیون‌ها سال تکامل به واسطه انتخاب طبیعی می‌داند. به این ترتیب پیش‌فرض روان‌شناسی تکاملی، داشتن مبنای وراثتی برای فرایند و امور مرتبط با روان آدمی است. وجه ارتباط دیدگاه تکاملی با حوزه روان‌شناسی از جهات دیگری نیز قابل پی‌گیری است که ارتباط مسائل روانی با بقا و تولید مثل، ساز و کار انطباقی افراد با کمبود غذا... از جمله این جهات به حساب می‌آید (نولن هکسما و همکاران، ۱۳۹۲، ص ۳۷). البته، داروین هم در دومین کتاب مهم خود با عنوان تبار انسان<sup>۱</sup> (۱۸۷۱) وارد حیطه روان‌شناسی می‌گردد. کتابی که از دید برخی، اخلاق‌گرایان و دانشمندان دینی را به زحمت انداخت. او در این کتاب بر شباهت بین فرایندهای ذهنی انسان و حیوان و نیز تشابه ویژگی‌های روانی آنها تأکید می‌کند؛ زیرا ذهن انسان از ذهن‌های ابتدایی‌تر تکامل یافته و سخن از نوعی خویشاوندی میان انسان و حیوان در میان است. به علاوه، روان‌شناسی در آن زمان بیشتر به سازگاری با محیط موجود می‌پرداخت تا بررسی تفصیلی عناصر ذهن، اما سال ۱۸۷۲ داروین با انتشار کتاب جلوه هیجان‌ات در انسان و

1. *The Descent of Man*



حیوان» با رویکرد بیشتر تصریح می‌کند: انسان‌ها در فعالیت‌های هیجانی از نظر جلوه‌های صورت و حالت‌های بدن، به حیوانات شباهت دارند (لاندرین، ۱۹۹۶، ص ۱۰۵؛ شولتز و شولتز، ۱۳۷۸، ص ۱۷۲-۱۷۵). همچنین داروین در کنار «انتخاب طبیعی»، «انتخاب جنسی» را مطرح می‌نماید و در کتاب تبار انسان، به طور مفصل به انتخاب طبیعی در ارتباط با جنسیت می‌پردازد. بنابراین، به نظر می‌رسد رقابت نه تنها برای بقا، بلکه برای تولید مثل نیز در جریان است. موجوداتی که در برقراری رابطه جنسی از ویژگی‌های برتری برخوردار باشند به احتمال زیاد، این ویژگی‌ها را به فرزندان خود منتقل می‌کنند (استیونسن، هابرمن و رایت، ۱۳۹۶، ص ۴۴۰).

نظریه تکامل به‌ویژه تأثیرات عمیقی بر روان‌شناسی ویلیام جیمز و کارکردگرایان بعدی گذاشته و آنها بر اهمیت سازگاری روان‌شناختی با محیط تأکید می‌کنند. مفهوم کامل «سازگاری» برای بقای خوب روان‌شناختی و بهداشت روانی به صورت یک ضرورت مطرح می‌شود و مفهوم «ناسازگاری» در مقابل آن قرار می‌گیرد (لاندرین، ۱۹۹۶، ص ۱۰۶).

دیدگاه تکاملی و نظریه داروین بر فروید و جنبش روان‌تحلیل‌گری نیز تأثیر به‌سزایی داشته است. این تأثیر را می‌توان در تأکید فروید بر ماهیت حیوانی انسان‌ها به عنوان گونه‌ای که غرایز و ماهیت بنیادین یکسانی با گونه‌های پست‌تر دارد، مشاهده کرد. به‌ویژه که غرایز زندگی عمدتاً در جهت بقای انسان عمل می‌کنند و از دید فروید می‌توان فعالیت انسان را به ارضای امیال غریزی فروکاست (لاندرین، ۱۹۹۶، ص ۱۰۶). نظریه داروین از حیث طرح نوعی جبرگرایی نیز در شکل‌گیری نظریه شخصیت فروید نقش داشته و او اصل جبرگرایی را در مورد رشد شخصیت بهنجار انسان به کار می‌برد (لاندرین، ۱۹۹۶، ص ۲۶۰-۲۶۱). نفوذ این دیدگاه در رفتارگرایی سنتی بی. اف. اسکینر نیز قابل مشاهده است (هرگنهان، ۱۳۸۶، ص ۵۵۲).

از نظر محققان فیزیولوژی عصبی، فرایندهای عاطفی هم مبتنی بر نظریه‌های تکاملی و هم دیدگاه‌های عملکردی عاطفه‌اند و این فرضیه را تأیید می‌کنند که عواطف به این جهت تکامل یافته و حفظ شده‌اند که واکنش‌های انطباقی در برابر پدیده‌های عمده را توجیه می‌کنند. از این‌رو، مدارهای مغزی مربوط به چند عاطفه مشخص مانند خشم و غضب، اضطراب، ترس و جدایی ظاهراً از طریق میراث ژنتیکی پستانداران در مغز شکل گرفته‌اند و توان رفتاری این میراث از طریق میراث ژنتیکی اصلاح می‌شود (هاستینگز، واکسلر، و مک‌شین، ۱۳۸۹، ص ۷۷۸).

به هر حال، رد پای دیدگاه تکاملی بر بسیاری تبیین‌های روان‌شناختی دیده شده و سایه آن بر سر نظریات این حوزه و نیز تبیین‌های فیزیولوژیکی انسان سنگینی می‌کند. از این‌رو، نفوذ گسترده



نظریه تکامل از بستر زیست‌شناسی به حوزه‌های دیگر علوم و به‌ویژه روان‌شناسی، ضرورت پرداختن به این دیدگاه را نشان می‌دهد. به‌ویژه که ردّ پای دیدگاه تکاملی در اخلاق نیز قابل مشاهده است.

## اخلاق تکاملی

این نظریه که انسان محصول فرایند تکامل است، شاید به خودی خود هیچ دلالتی در این خصوص که آدمی چگونه باید زندگی کند، نداشته باشد، اما برخی معتقدند احتمالاً تکامل به یک معنا ارزش‌های مخصوص خود را در پی خواهد داشت (استیونس، هابرمن و رایت، ۱۳۹۶، ص ۴۴۲)؛ هرچند می‌توان گفت اگر انتخاب آگاهانه امروز انسان بر آینده تکامل تأثیر داشته باشد، مسئله ارتباط هنجارهای اخلاقی با تکامل وجهی یافته و می‌تواند حائز اهمیت باشد (باربور، ۱۳۹۲، ص ۱۶۳).

نظریه تکامل داروینی بیانگر این است که موجوداتی که از لحاظ زیستی شایسته‌ترین هستند، همان موجوداتی‌اند که بیش از همه عمر می‌کنند و فرزندان بیشتری بر جای می‌گذارند، اما آیا تقوّ زیستی، ارزش غایی است؟! در میان انسان‌ها افراد قوی، باهوش و جذاب از همه قوی‌ترند، اما اینکه آیا این موارد می‌تواند ملاک ارزش‌گذاری باشد، به نظر می‌رسد ردّ پای یک «باید» پنهانی در تلاش برای استنتاج گزاره‌های اخلاقی از نظریه تکامل قابل رؤیت باشد. از این‌رو، گفته می‌شود: از این که افراد خاصی از لحاظ معیارهای زیستی بقا بر دیگران برتری داشته باشند، نمی‌توان نتیجه گرفت که آنها به معنای دیگری هم بهترین باشند. بنابراین، اینکه تکامل داروینی به معنای دقیق کلمه صرفاً نظریه‌ای زیست‌شناختی درباره منشأ گونه‌هاست، محمل‌تر به نظر می‌رسد؛ (استیونس، هابرمن و رایت، ۱۳۹۶، ص ۴۴۲-۴۴۵) از این‌رو، برخی معتقدند هنجارهای اخلاقی معتبر از تکامل قابل استنتاج نیست (باربور، ۱۳۹۲، ص ۱۶۵). در حالی که برخی دیگر تأکید دارند حداقل نظریه پردازان قرارداد اجتماعی<sup>۱</sup> می‌توانند این فرضیه را که در زندگی واقعی، اخلاق نتیجه نهایی فرایند تکامل است، به صورت جدّی و مؤثر واکاوی نمایند (روس، ۱۳۹۲، ص ۴۳۳). نکته قابل توجه در کنار مناقشات پیش‌گفته این است که خود داروین از بقای آنسب، حکمی اخلاقی صادر نمی‌کند و گفته می‌شود اگر او و حامیانش از واژه‌هایی نظیر «پیشرفت»<sup>۲</sup> به صورتی استفاده



1. social contract theorists  
2. progress

کرده‌اند که حاوی حکم ارزشی است به این جهت است که در قرن نوزدهم در تعیین معنای دقیق این واژگان دقت زیادی نمی‌شده است. (باربور، ۱۳۹۲، ص ۱۶۳).

در مجموع به نظر می‌رسد مناقشات و اختلاف آرای مربوط به نسبت اخلاق و نظریه تکامل را می‌توان از جهات مختلف واکاوی کرد. اختلاف دیدگاه‌ها در این خصوص ناشی از مسائل مختلف و متمایزی است که لزوماً باهم همسو نبوده و احتمالاً فاقد خاستگاهی مشترک‌اند. این مسائل عبارتند از:

۱. آیا اساساً می‌توان از نظریه‌ای زیست‌شناختی، احکام ارزشی استنباط کرد؟
۲. با توجه به بار ارزشی برخی تعبیرات داروین و طرفداران او از نظریه تکامل، آیا داروین مدعی استخراج احکام ارزشی از تئوری زیست‌شناختی است؟
۳. چگونه قوای عقلانی و اخلاقی انسان‌ها از تکامل اجداد بدوی‌تر انسان پدید آمده است؟
۴. آیا به دلالت نظریه تکامل و تنازع بقا می‌توان رقابت برای حفظ انسب را ارزش دانست؟
۵. آیا پیرامون نظریه‌ای زیست‌شناختی و با توجه به پرسش‌های پیش‌گفته، می‌توان از اخلاق سخن گفت؟

در پاسخ به پرسش اخیر، باید گفت: حتی همان موقع که منتقدان از ضد اخلاق و ارزش بودن مدلولات نظریه تکامل و رقابت و بقای انسب سخن می‌گویند، باز هم در چارچوب اخلاق و دیدگاه‌های اخلاقی، مباحث را طرح می‌کنند. وانگهی این نظریه مشتمل بر دلالت‌ها و لوازم مستقیم و غیرمستقیمی در حوزه اخلاق است و نمی‌توان از نتایج اخلاقی این نظریه چشم پوشید. از این رو، نمی‌توان این واقعیت را انکار نمود که رشد فزاینده زیست‌شناسی تکاملی<sup>۱</sup> زمینه‌ساز رشد تبیین‌هایی شده است که امکان استنباط هنجارهای اخلاقی را از فرایند تکامل بررسی می‌کنند. شاید بهتر باشد همین جا راه زیست‌شناسانی را که می‌کوشند برای قواعد رفتار انسان، زمینه‌های فیزیولوژیکی را مورد تحلیل قرار دهند از متمایلان به دیدگاه تکاملی جدا کرده و الزامات اخلاقی دیدگاه ایشان را در بخش دیگری بررسی کرد.

این البته، یک اشکال و انتقاد رایج مطرح در حوزه اخلاق و عقل است که چگونه ممکن است قوای عقلانی و اخلاقی انسان‌ها از تکامل اجداد بدوی‌تر انسان پدید آمده باشد؟ در حالی که زبان، هوش، احساسات و اخلاق انسان‌ها حتی از پیشرفته‌ترین میمون‌ها نوعاً متفاوت است! در

1. evolutionary biology

پاسخ باید دانست که هرچند طبق نظریه داروین، شکل‌گیری اخلاق در اجتماعات انسانی می‌تواند تلاشی برای بقا تلقی شود، اما داروین خود می‌دانست بسیاری از اندیشه‌های او درباره تبار انسان، صرفاً فرضیه و گمانه‌زنی است و نه واقعیت‌های اثبات شده. در خصوص داوری‌های ارزشی در باب زیبایی‌شناسی، مذهب و اخلاق و این مسئله که توانایی‌هایی از این دست چگونه ممکن است تکامل یافته باشند، داروین فرضیات متعددی مطرح کرده است و اتفاقاً در تبیین این بحث، رویکرد تحویل‌گرایانه به انتخاب طبیعی را در پیش نمی‌گیرد، بلکه بیشتر تمایل دارد منشاء پیدایش انسان به زیبایی را به انتخاب جنسی پیوند دهد (استیونسن، هابرمن و رایت، ۱۳۹۶، ص ۴۴۴)، اما وقتی گالتون - عموزاده داروین - با کتاب روان‌شناسی نبوغ ارثی<sup>۱</sup> و پرداختن به وراثت ذهنی و تفاوت‌های فردی در مسیر نظریه تکامل گام برداشته و در نهایت، با این استدلال که «شایستگی» تابعی از وراثت است؛ نه فرصت، «به‌نژادی»<sup>۲</sup> را بنیان می‌نهد (شولتز و شولتز، ۱۳۷۸، ص ۱۷۹-۱۷۶)، تعجبی ندارد که داروین با تأیید دیدگاه او اظهار کرده باشد که تولید مثل گروه‌های پست‌تر «برای اجتماع آسیب‌زاست» هرچند در ادامه، اظهاراتش با این عبارت که «بدون لطمه دیدن شریف‌ترین بخش وجودمان از دلسوزی برای اعضای ضعیف‌تر اجتماعمان خودداری کنیم»، سعی در تعدیل و اصلاح گفته خود کند.

به هر حال، داروین با طرح بحث مقابله با «تکثیر بی‌رویه افراد بی‌ملاحظه و بی‌فکر» و نیز گالتون با پیشنهاد «به‌نژادی»، در دهه‌های نخستین قرن بیستم، زمینه را برای تصویب قوانین عقیم‌سازی اجباری مجرمان سابقه‌دار و عقب‌ماندگان ذهنی در بسیاری ایالات آمریکا و کشورهای اسکاندیناوی فراهم کردند تا پای اخلاق و حقوق و مذهب بیش از پیش به ماجرا باز شود (استیونسن، هابرمن و رایت، ۱۳۹۶، ص ۴۵۴).

## سطوح فاعلیت اخلاقی در رویکرد تکاملی

### اراده و نظریه تکامل

بحث الزامات اخلاقی نظریه تکامل به اینجا ختم نمی‌شود و به نظر می‌رسد روان‌شناسی متأثر از دیدگاه‌های تکاملی با داشتن تلویحاتی در جبرگرایی، اراده آزاد انسان و در نتیجه، کنش‌گر اخلاقی را

1. Hereditary Genius  
2. eugenics



نیز با چالش مواجه کند.

به عبارت دیگر، فارغ از مباحث اخلاقی برخی تصمیمات و قوانین متأثر از دیدگاه‌های تکاملی، خود این دیدگاه با بحث وراثتی بودن بسیاری ویژگی‌ها به خصوص از نوع اخلاقی آن، زمینه را برای جبر زیستی رفتارها فراهم می‌کند و البته، ردّ وراثتی بودن ویژگی‌های اکتسابی به این وضعیت دامن می‌زند.<sup>۱</sup> روان‌شناسان تکاملی مدعی‌اند قواعد تکامل زیستی بر قواعد شرطی سازی حاکم‌اند: «مانند دیگر حیوانات ما نیز به حکم آمادگی ذاتی مان به بعضی محرک‌ها توجه می‌کنیم و بعضی از انتظارات را آسان‌تر از بعضی دیگر یاد می‌گیریم» (علیزاده، ۱۳۹۶، ص ۴۱).

### وظیفه و مسئولیت اخلاقی

اخلاق، مستلزم احساس وظیفه اخلاقی است و نظام تکاملی این احساس وظیفه، چیزی است که از طریق انتخاب طبیعی به وجود می‌آید. به این معنا که به طور طبیعی انسان خودمحمور است و این هم یکی از نتایج انتخاب طبیعی تلقی می‌شود، اما از آنجا که انسان، اجتماعی بوده و اجتماعی بودن مزیت‌هایی برای او دارد، از این حس اخلاقی که موجب می‌شود از خویشتن فراتر رود برخوردار است. اخلاق به این معنا هم نوعی «سازگاری» (واژه محبوب داروینست‌ها) به حساب می‌آید که بیشتر ذیل مباحث «داروینیسیم اجتماعی» مطرح می‌گردد (روس، ۱۳۹۲، ص ۳۴۵)، اما اینکه چقدر می‌توان اخلاق و مسئولیت اخلاقی را بر «سازگاری» اطلاق کرد که انسان‌ها از سر ناچاری و برای بهبود زیست اجتماعی خود ملزم به رعایت آن می‌شوند، خود محل تردید جدی است. البته داروین نیز در کتاب تبار انسان، وجدان یا «درک اخلاقی» انسان را «برجسته‌ترین ویژگی بشر» دانسته و میان تأیید کانتی اخلاق و نظریه تکاملی خود که آمیزه‌ای از غرایز اجتماعی و استعدادهای فکری است، تضاد و تعارضی نمی‌بیند (استیونسون و همکاران، ۱۳۹۶، ص ۴۴۸-۴۴۶)، اما این ادعای همسویی با کانت چیزی از این واقعیت که هدف‌گذاری اخلاق تکاملی با اخلاق کانتی متفاوت است، کم نمی‌کند. اینکه افراد خود را ملزم به رعایت موازین اخلاقی نمایند با الگو و تبیین کانتی - که یکی از ثمرات آن سازگاری و زیست مسالمت‌آمیز اجتماعی است - مسلماً نمی‌تواند وفاقی را با آنچه در سازگاری در فضای تکاملی مطرح است، ایجاد کند. شاید همین اشکالات برخی منتقدان را واداشته است

۱. وایسمان در مقاله‌ای، توارث خصوصیات اکتسابی را رد کرده است (به نقل از استیونسون، ۱۳۹۶، ص ۴۵۷).

تا به پیروی از جان ال. مکی<sup>۱</sup> معتقد باشند: «چنین اخلاقی ممکن است صرفاً توهم جمعی جنس بشر باشد که از طریق انتخاب طبیعی به راه افتاده است تا انسان‌ها را به همکاران خوب یک‌دیگر بدل نماید» (روس، ۱۳۹۲، ص ۳۴۵).

### «جنسیت» در دیدگاه تکاملی

تفاوت در جُثه و رنگ و رفتار میان جنس‌های مختلف حیوانات از چشم هیچ طبیعی‌دانی دور نمی‌ماند، با این وجود، میراث به‌جا مانده از داروین در خصوص جنسیت تا اندازه‌ای مبهم و دوپهلوست. البته، بر اساس دیدگاه او انتخاب جنسی اغلب عامل مهمی در انتخاب طبیعی است، اما او معتقد است:

تمايز اصلی میان قوای عقلی دو جنس این واقعیت را نمایان می‌کند که در هر زمینه‌ای – چه نیازمند تفکر عمیق یا تخیل باشد، چه تنها نیازمند استفاده از حواس و دست‌ها – مردان می‌توانند به مهارت بالاتری در مقایسه با زنان دست یابند. همین‌طور می‌توانیم نتیجه بگیریم که میانگین سطح مطلوب توانایی‌های ذهنی در مردان باید بالاتر از میانگین سطح مطلوب در زنان است (استیونسن، هابرمن و رایت، ۱۳۹۶، ص ۴۵۸).

گرچه تمایزات و تفاوت‌های جسمانی میان نژادها و جنسیت‌های مختلف، روشن و بدیهی است، اما مسئله وجود همبستگی میان این تفاوت‌ها با تفاوتی در سطح میانگین توانایی‌های ذهنی و هوشی و در نهایت شناخت به عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار بر فاعلیت اخلاقی در میان نژادها و جنسیت‌ها بحثی مناقشه‌برانگیز است. جالب است که بر خلاف رویه معمول داروین، شاهد او بر ادعای پیش‌گفته، صرفاً برداشتی کلی از دستاوردهای مردان و زنان در طول تاریخ بوده است. در حالی که اگر بخواهیم از روی دستاوردهای بالفعل در خصوص استعدادهای بالقوه قضاوت کنیم یا از تفاوت در عملکرد ذهنی به تفاوت در استعدادهای ذاتی برسیم، تنها مسیر معتبر استدلال، لحاظ شرایط همسان برای افراد است (استیونسن، هابرمن و رایت، ۱۳۹۶، ص ۴۶۰-۴۵۹). از این‌رو، این ادعای داروین با واکنش مدافعان حقوق زنان مواجه شده و آنها معتقدند که زن و مرد – صرف نظر از برخی تفاوت‌های جسمانی آشکار – ذاتاً از لحاظ استعدادهای ذهنی بسیار شبیه هم هستند و در نتیجه، هر گونه تفاوت در میانگین عملکرد زنان و مردان به تفاوت در



1. John L. Mackie

انتظارات، آموزش‌ها و نقش‌های اجتماعی که جوامع و فرهنگ‌ها به زنان تحمیل می‌کنند ارجاع داده می‌شود (استیونسن، هابرمن و رایت، ۱۳۹۶، ص ۴۶۵).

باید توجه داشت این موضع سوگیرانه داروین علیه زنان نیست که مدافعان حقوق زنان را آزرده خاطر ساخته است؛ زیرا نقد پیش‌گفته، پاسخی مناسب به این قبیل موضع‌گیری‌ها تلقی می‌شود، بلکه نکته در ارزش‌های خاصی است که در واکنش بسیاری متفکران قرن بیستم در برابر آنچه «تأثیر مخرب زیست‌شناسی تکاملی بر تبعیض نژادی و جنسیت» خوانده می‌شود، وجود دارد. ارزش‌هایی نظیر برابری و مساوات و به‌ویژه احترام به شرافت انسانی افراد؛ مفاهیمی که حوزه اخلاق و سیاست را کاملاً درگیر می‌کند (استیونسن، هابرمن و رایت، ۱۳۹۶، ص ۴۶۴).

از این رو، باید توجه داشت اینکه داروین - به عنوان مُبدع نظریه تکامل، چه دیدگاهی در خصوص زنان داشته و این دیدگاه چه لوازم و دلالت‌هایی را در مباحث اخلاقی در پی خواهد داشت - آنقدر مهم نیست، بلکه این مسئله که دیگران بر مبنای یا بهره‌گرفتن از تئوری تکامل چه مباحث جنسیتی مؤثر در حوزه اخلاق را طرح یا تبیین نموده‌اند، مطلب جدی و بحث‌برانگیز است. البته، مباحثی از این دست بیشتر از جانب طرفداران حقوق زنان و فمینیست‌ها طرح و پیگیری می‌شود. در حالی که فمینیست‌ها چندان از مباحث زیست‌شناختی به‌ویژه از نوع اجتماعی‌اش رضایت ندارند. زیست‌شناسی از نظر آنها همواره برای تداوم وضع موجود، توجیه مناسبی در اختیار افراد قرار می‌دهد. برای مثال، زیست‌شناسی اجتماعی، پرخاشگری و سلطه بیشتر مردان را نتیجه انتخاب جنسی تلقی می‌کند؛ در حالی که این رفتار توسط ژن‌ها کنترل می‌شود. در نتیجه، مردان به طور ژنتیک مسلط و زنان به طور ژنتیک تابع هستند (هاید، ۱۳۸۳، ص ۷۱). حال اگر قرار باشد ارزش‌گذاری وظیفه، مسئولیت و ... اخلاقی ناظر به جنسیت به این نامعادلۀ چند مجهولی اضافه شود، احتمالاً حوزه اخلاق نیز بی‌نصیب از تغییرات ناشی از این نگرش نباشد.

### جنسیت، فاعل اخلاقی و دیدگاه تکاملی

تأثیرات نظریه تکامل بر برخی مؤلفه‌ها و عناصر فعل اخلاقی برای هر دو جنس زن و مرد مطرح بوده و لوازم خاص خود را در حوزه روان‌شناسی اخلاق در پی خواهد داشت، اما جدا از مؤلفه‌های مشترک، نکته قابل توجه در حوزه اخلاق جنسیتی و گُنش اخلاقی، استفاده برخی و به‌ویژه فمینیست‌ها از نظریه تکامل برای توجیه مباحث مطرح در این حوزه‌هاست که در ادامه، به بخشی از آنها اشاره می‌شود. باید توجه داشت که اغلب در این مباحث و تبیین‌های مبتنی بر

نظریه تکامل این مطلب که نظریه تکامل می‌تواند چارچوبی برای تبیینی اخلاقی تلقی شده و ارزش‌گذاری‌های خاص خود را بر اساس انتخاب طبیعی، انتخاب جنسی و رقابت در جهت بقای آنسب در پی داشته باشد، مفروض گرفته شده است. از این‌رو، مشاهده می‌شود به راحتی و در چارچوب دیدگاه تکاملی بسیاری رفتارها، به نوعی هنجار برای برجسب خوردن ارزش اخلاقی تغییر ماهیت می‌دهند و مسئله اصلی نه اصل هنجار یا ناهنجاری رفتارها، بلکه تعارض بین آنها در موقعیت‌های خاص است.

### دلالت‌های دیدگاه تکاملی بر اخلاق مراقبت

زیست‌شناسان اجتماعی می‌کوشند با توجه به نظریه تکامل و عامل تأثیرگذار «انتخاب طبیعی» به تبیین مسئله مراقبت بیشتر جنس مونث از فرزند در انواع مختلف بپردازند. این تبیین بیشتر بر مفهوم «نیروگذاری والدین» متکی است و به رفتارها و مواردی از نیروگذاری‌های والدین در رابطه با نوزاد اشاره دارد که شانس بقای نوزاد را افزایش می‌دهد. همه این موارد به جنسیت مربوط و مرتبط‌اند؛ زیرا زنان - در مقایسه با مردان - معمولاً برای فرزندان خود انرژی بیشتری صرف می‌کنند. زنان از زمان لقاح، با اهدای تنها یک تخمک گران‌بها که فرایند آزادسازی آن یک ماه به طول می‌انجامد، در مقابل مردی که یکی از ۳۰۰ میلیون اسپرم کم‌بهایش را که در طول ۲۴ تا ۴۸ ساعت، قابل بازتولید است به اشتراک می‌گذارد، نیروگذاری بیشتری کرده است. در پستانداران، جنس مؤنث از منابع جسمانی خود در زمان بارداری نیروگذاری می‌کند و در مورد انسان‌ها، زنان پس از زایمان نیز به مراقبت خود از نوزادشان ادامه داده و همچنان زمان و انرژی بیشتری نسبت به مردان صرف می‌کنند. در مرحله بعد، هر یک از والدینی که نیروگذاری بیشتری کرده است، مراقبت از فرزند را بر عهده خواهد گرفت.

از این‌رو، به لحاظ تکاملی، وقتی هنوز فرزندان به مراقبت بیشتر برای بقا نیاز دارند، رها کردن آنها توسط مادر غیر منطقی است. به طور خلاصه، زیست‌شناسان اجتماعی بر این باورند که زنان، مراقبت از کودکان را به دو دلیل انجام می‌دهند: (۱) زن انرژی بیشتری صرف کرده است؛ (۲) این حقیقت که مادر بودن مسلم است، در حالی که مرد نمی‌تواند از انتساب فرزند به خود مطمئن باشد (هاید، ۱۳۸۳، ص ۶۸-۶۶)، اما این تبیین منتقدان خود را هم دارد. داکینز، این قبیل استدلال‌ها را نوعی مغالطه قلمداد کرده و معتقد است که لزوماً سرمایه‌گذاری پیشین، به خودی





خود، نمی‌تواند ادامه‌سرمايه‌گذاري توسط فرد را توجيه کند. شايد منافع افراد اين اقتضار را داشته باشد که با ترک سرمايه‌گذاري سنگين پيشين، از ضررهايش در آینده بکاهد (داکينز، ۱۳۹۷، ص ۲۰۸). البته، اين نقد در فضای سودگرایی می‌تواند قابل تأمل باشد.

صرف نظر از نقد داکينز، اگر اين تبیین زیست‌شناسانه از چرایی مراقبت جنس مؤنث و به‌ویژه زنان از فرزندانشان را در کنار اخلاق مراقبت گيلیگان قرار گیرد، صورت‌بندی فرضیه‌ای بر مبنای دیدگاه تکاملی شکل می‌گیرد که احتمالاً بتواند «اخلاق مراقبت» را - طبق مبانی داروینیسیم - تبیین و توجيه نماید، اما آنچه در اين بحث قابلیت پی‌گیری دارد، تأثیر دیدگاه مراقبت‌مبتهی بر دیدگاه تکاملی بر فاعلیت اخلاقی زنان است.

### چندهمسری، تعهد و دیدگاه تکاملی

تبیین پیش‌گفته، همچنین می‌تواند تک‌همسری را برای زنان و چندهمسری را برای مردان تجویز کند. زنان به دلیل اختصاص زمان و انرژی بیشتر برای مراقبت از نسل، یک مرد را انتخاب می‌کنند و مردان هم برای تولید نسل بیشتر با زنان بیشتر ارتباط برقرار می‌کنند و البته، در راستای دسترسی به زنان خود، با محدود کردن آنها و نیز محدود نمودن دسترسی دیگر مردان، جایگاه زنان را کنترل می‌کنند (لیبز، ۱۳۹۳، ص ۱۱۹).

اگر چندهمسری به لحاظ روانی برای زن آسیب‌در پی داشته باشد، اما در عین حال شایستگی فرزندان را افزایش دهد، می‌تواند نتایج اخلاقی متفاوتی در پی داشته باشد. اگر تنها مقدمه اخلاقی، این باشد که صدمه رساندن به دیگران ناشایست است، می‌توان نتیجه گرفت که چندهمسری نادرست است، اما اگر این مقدمه اخلاقی را نیز لحاظ کنیم که تضمین بقاء و موفقیت فرزندان، کاری شایسته است، چندهمسری می‌تواند توأمان اثرات اخلاقی خوب و بد داشته باشد و در نتیجه، رسیدن به یک نتیجه اخلاقی روشن دشوار خواهد بود (دابنر، برت و لیست، ۱۳۹۳، ص ۲۲۸). نکته قابل توجه در این تبیین، شکل‌گیری یک تعارض اخلاقی است که آثار انتخاب هر شق آن مستقیماً زنان را متأثر خواهد کرد، هرچند کُنش‌گر اصلی نباشند. برخی تبیین چند همسری (به معنای رها کردن همسر قبل و انتخاب همسر جدید) را در مرحله جنین اولیه و ترکیب تخمک و اسپرم نیز قابل پی‌گیری می‌دانند. به عقیده داکينز،<sup>۱</sup> بر مبنای دیدگاه تکاملی می‌

1. Richard Dawkins

توان گفت با توجه به اینکه اسپرم در تغذیه سلول اولیه جنین حاصل از ترکیب تخمک و اسپرم نقشی ندارد، پس نرها منابع کمتری برای فرزند هزینه کرده و با توجه به تعداد نامحدودشان بالقوه می‌توانند با ماده‌های متعدد در به وجود آمدن تعداد بسیار زیادی بچه نقش داشته باشد؛ در حالی که جنین تازه تشکیل شده غذایش را تنها از مادر گرفته و به همین جهت ماده نسبت به داشتن فرزندان بیشتر محدود می‌شود. البته، این رویه راه را برای تعدد همسران ماده نیز می‌بندد. فرایندی که به تعبیر داکینز - با «راهبرد صاف و ساده» خودبه‌خود راه را برای استثمار سرمایه‌گذار کم‌(نر) از سرمایه‌گذار زیاد (ماده) بارها کردن ماده پس از باروری توسط نرها باز می‌کند، اما یکی از دو راهکاری که داکینز برای حفظ تعهد نرها به ماده‌ها بر مبنای دیدگاه تکاملی پیشنهاد می‌دهد: «راهبرد سعادت خانوداگی» است.<sup>۱</sup> ماده، در این راهکار، نرها را واریسی کرده و به دنبال علائم وفاداری و خانواده‌دوستی آنها خواهد بود. یکی از راهکارهای ماده برای اطمینان از وجود این ویژگی‌ها این است که به راحتی به رابطه تن نداده و مدت طولانی‌تر را در انتظار بگذارد. اگر نری آنقدر صبر نداشته باشد که تا زمان رضایت ماده به آمیزش منتظر بماند، شوهر وفاداری نخواهد بود. ماده با پافشاری بر دوره نامزدی طولانی، خواستگاران سرسری را رد کرده و تنها با نری آمیزش می‌کند که ویژگی‌های وفاداری و ثابت‌قدمی یک پدر متعهد و وفادار را از پیش بروز داده باشد (داکینز، ۱۳۹۷، ۲۰۷-۲۰۵).

در واقع، مبانی نظریه تکامل و انتخاب طبیعی، در نهایت، به رویه‌ای منتهی می‌شود که در آن با حفظ اصول داروینیسیم، عدم تعهد و وفاداری نرها امری طبیعی و نه لزوماً غیر اخلاقی تلقی می‌شود. دیدگاه داکینز در ارائه راهکاری برای پیشگیری از این استثمار کاملاً طبیعی، تنها راه حلی با تکلف زیاد است که تا حدی از اصول دیدگاه تکاملی فاصله می‌گیرد. اگر بنا بر ارائه راهکارهایی با تبیین‌های پیچیده این چینی باشد، اصل نظریه کارایی خود را از دست خواهد داد. اگر بنا بر ارائه راهکار برای ارتقای جایگاه افراد ضعیف باشد، این رویه می‌تواند برای همه افراد از ابتدا تا انتهای سیر تکامل موجودات مطرح باشد، اما آیا این راهکارها با روح دیدگاه تکاملی سازگار است؟

## پرخاشگری، اخلاق و دیدگاه تکاملی

موضوع اخلاقی دیگر مبتنی بر تکامل، با انتخاب جنسی مرتبط می‌شود. همان‌طور که اشاره شد،

۱. راهکار دیگر داکینز «او همان مرد» نام دارد (نک: داکینز، ۱۳۹۷، ص ۲۲۱).



انتخاب جنسی، سازوکاری تکاملی-داروینی است که موازی با انتخاب طبیعی عمل کرده و تفاوت‌های جنسیتی را پدید می‌آورد. به این معنا که در فرایند انتخاب جنسی، فشارهای متفاوتی بر زنان و مردان اعمال شده و به تبع، تمایزاتی بین آنها به وجود می‌آید. انتخاب جنسی شامل دو فرایند است: ۱) افراد یک جنسیت (معمولاً مردان) بر سر امتیازات جفت‌گیری بین خود به رقابت می‌پردازند؛ ۲) اعضای جنسیت دیگر (اغلب زنان)، افراد خاصی از جنسیت اول (اغلب مردان) را ترجیح داده و انتخاب می‌کنند. به طور خلاصه، مردان مبارزه و زنان انتخاب می‌کنند. از منظر رویکرد تکاملی، فرایند نخست، دقیقاً تبیین می‌کند که چرا مردان در اکثر انواع درشت‌تر و پرخاشگرتر از زنان هستند (هاید، ۱۳۸۳، ص ۶۹۷۰). حال اگر این منشاء زیستی وارد حوزه روان‌شناسی اخلاق آنهم از نوع روان‌تحلیل‌گرانه آن شده و مقاصد و اعمال انسان، محصول نیروهای درونی و انگیزه‌های ناهشیار تلقی شود، می‌توان ردّ پای نظریه تکامل را در ملاحظات جنسیت و اخلاق روان‌کاوی نیز مشاهده کرد. به‌ویژه آنکه از منظر روان‌تحلیل‌گری، تحوّل منش اخلاقی، یک مبارزه دائمی بین گرایش‌های زیستی برای انجام اعمال خودخواهانه و پرخاشگرانه از یک‌سو و فشارهای اجتماعی در جهت اعمال مورد توافق جامعه از سوی دیگر است (کیلن و اسمتانا، ۱۳۸۹، ص ۴۳). هر چند از این تبیین نمی‌توان تأثیر مستقیم نظریه تکامل را بر کُنش اخلاقی افراد نتیجه گرفت، اما نفوذ مؤثر و قدرتمند این دیدگاه زیست‌شناسانه بر فاعلیت اخلاقی هر یک از دو جنس را از مسیر روان‌تحلیل‌گری نمی‌توان نادیده گرفت. البته، به هر حال دیدگاه تکاملی با تبیین طبیعی بودن پرخاشگری‌نرها، این ویژگی را عملاً از دایره صفات منفی خارج کرده و حداقل راه را بر ارزش‌گذاری اخلاقی آن می‌بندد؛ وقتی می‌توان از اخلاق سخن گفت که شخص تحت سیطره جبر طبیعی نباشد!

## همدلی

همدلی، توجه به دیگران و روند تکاملی آن در روابط خانوادگی پستانداران، دغدغه و موضوع مطالعه دانشمندانی بوده است که تغییرات تکاملی رفتارهای خانوادگی را بررسی می‌کنند. هاستینگز (۱۳۸۹) در تحقیقات انجام شده با توجه به نظریه «رشد روانی»<sup>۲</sup> و نظریه‌های

1. Paul D. Hastings  
2. psychoevolutionary theory

رفتارشناسی و زیست‌شناسی اجتماعی تلاش کرده است گزارشی از تحقیقات و تبیین‌هایی از رابطه همدلی و فرایندهای زیستی ارائه دهد که در بخش‌هایی مؤید دیدگاه تکاملی است. او با توجه به تحقیقات انجام شده از قول مک‌لین<sup>۱</sup> (۱۹۸۵)، بیان می‌دارد: تغییرات تکاملی در مغز با شکل‌گیری رفتارهای خانوادگی از قبیل وابستگی به دیگران و مسئولیت در برابر آنان مرتبط است. به اعتقاد او، توانایی همدلی، ۱۸۰ میلیون سال پیش در ارتباط با تکامل پستانداران به وجود آمده است و مطالعاتی که به بررسی مغز پستانداران، ارتباطات بین سیستم اعصاب محیطی<sup>۲</sup> و قشر قدامی مغز پرداخته‌اند، نشان می‌دهد که بخشی از سیستم اعصاب محیطی با احساسات، عواطف و رفتارهای حافظ بقای شخص مرتبط است. بر مبنای این مطالعات، رشد تکاملی بعدی قشر جدید مغز از توسعه قشر زیرین قدامی در انسان، سبب ایجاد توانایی انجام اموری مثل پیش‌بینی و برنامه‌ریزی و همچنین احساس مسئولیت در برابر دیگران شده است. ساختارهای جدید مغز، همراه با مدارهای عصبی ارتباطی، امکان تجربه عواطف مرتبط با عملکردهای خانوادگی و مراقبتی را همراه با بینش شناختی فراهم می‌کند. طبق این دیدگاه، «همدلی» حاصل فشار انتخاب طبیعی برای مراقبت طولانی‌مدت والدین از فرزندان است و الگوهای فعلی فیزیولوژی عصبی نیز تکامل عواطف و حفظ آنها را با کارکرد واکنش‌های انطباقی در برابر وقایع عمده توجیه می‌کنند. از این‌رو، مدارهای مغزی مربوط به چند عاطفه مشخص مانند خشم، غضب، اضطراب و ترس ظاهراً از طریق میراث ژنتیکی پستانداران در مغز شکل گرفته‌اند. همدلی و هم‌دردی ناشی از تکامل فرایندهای اساسی عاطفی در موقعیت‌های عمده در پستانداران با مراقبت‌های گسترده والدین از فرزندان مرتبط است (هاستینگز، واکسلر، و مک‌شین، ۱۳۸۹، ص ۷۷۸-۷۷۹). این در حالی است که مطالعات آناتومی عصبی و علوم عصب شناسی نیز در حوزه تکامل و ارتباط با عاطفه و همدلی نظریه‌پردازی‌های خود را دارند. مک‌لین (۱۹۸۵) معتقد است که بخش نواره تالاموس در سیستم اعصاب محیطی کاملاً در جنبه‌های مربوط به رفتار مراقبتی و ارتباطی دخالت داشته و مطالعات مربوط به مراقبت مادرانه این دیدگاه را تأیید می‌کند. نیچکه<sup>۳</sup> و همکاران او (۲۰۰۴) فعالیت بخش قدامی مغز را هنگام بروز عواطف مثبت مادران قابل پیش‌بینی می‌دانند (هاستینگز، واکسلر، و مک‌شین، ۱۳۸۹، ص ۷۸۹). از این‌رو،



1. MacLean  
2. limbic system  
3. Jack Nitschke

بر اساس یافته‌های دانشمندان در خصوص تکامل بخش قدامی مغز، الگوهای فیزیولوژی عصبی و ارتباط آن با همدلی - که ناشی از فرایندای عاطفی در موقعیت‌های مربوط به مراقبت والدین از فرزندان بوده است - می‌توان نتیجه گرفت که توانایی «همدلی» نیز طی روند تکامل به وجود آمده و عواطف مثبت مادران در شکل‌گیری آن نقش داشته است. در حالی که روند طبیعی تکاملی شکل‌گیری توانایی همدلی، ارزش‌گذاری اخلاقی این ویژگی را بیشتر ناظر به مادران و نه لزوماً پدران، توجیه می‌کند. با این توصیف، به نظر می‌رسد که همدلی بیشتر یک ویژگی زنانه (مادرانه) باشد تا مردانه.

### بحث و بررسی اخلاق تکاملی و جنسیت

نظریه تکامل داروین و نیز اخلاق تکاملی مبتنی بر آن، از جهات مختلف، قابل تأمل و بررسی است. همان‌طور که تا اندازه‌ای اشاره شد، انتقاداتی به اصل نظریه و نیز لوازم و یا ابتدای اخلاق بر آن از ناحیه متفکران بعدی وارد شده است. به عبارت دیگر، بخشی از انتقادات مبنایی و برخی بنایی‌اند؛ در حالی که با ورود نظریه به حوزه اخلاق و جنسیت، انتقادات به انسجام درونی نظریه نیز وارد شده و در مواردی تا نقد کارکردی نیز تنوع می‌یابد. در این بخش، تلاش می‌شود به پاره‌ای از انتقادات پیش گفته اشاره شود.

### نقد مبنایی

در مجموع، باید دانست که هر چند تفاسیر متعددی مبتنی بر نظریه تکامل برای تبیین تفاوت‌های جنسیتی و نیز اخلاق مطرح است، اما واقعیت این است که نظریه تکامل داروین به عنوان دیدگاهی قطعی و یقینی برای توجیه رفتارها به کار گرفته نمی‌شود. البته، زمینه‌های تاریخی و فرهنگی و حتی مذهبی و بستر و خاستگاه این نظریه در اقبال به آن نقش داشته است. از این‌رو، ملاحظه می‌شود در فضای عصر ویکتوریا مفهوم «پیشرفت تکاملی»، جایگزین سکولاری برای مشیت الهی می‌شود و به جای سرنوشتی مبهم! روند کیهانی خیر و رو به تکامل به عنوان حاکم بر آینده انسان‌ها معرفی می‌شود که تحقق تاریخ و حتی کمال انسان را تضمین می‌کند (باربور، ۱۳۹۲، ص ۱۶۲)، اما برای اثبات روند تکاملی خود، مبنای انسان را نه تنها از آسمان به زمین می‌کشد، بلکه او را منتسب به آجدادی از جنس حیواناتی پست می‌نماید؛ شاید برای اینکه حیوانیت

نیز بخشی انفکاک‌ناپذیر از وجود انسانی تلقی شود. البته، اگر انسان در سطحی ایستاده باشد که در کنار آن دره‌ای به عمق تاریخ نُخستی‌ها باشد و او برآمده از همان عمق، انسان اکنون در وضعیت کمال است و هر چه این شکاف عمیق‌تر، سیر تکاملی او بیشتر این تصویر از کمال و «پیشرفت» بیشتر ناظر به پیشینه‌ای برآمده از اعماق زمین است تا چشم‌اندازی رو به جلو!

فارغ از خاستگاه و تصویر کلی از نظریه تکامل، دست‌کم باید پذیرفت که فضای حاکم بر جوامع مختلف نیز، حواشی و فضاهایی در قبال این نظریه - نسبت به هر دو طیف طرفداران زیست‌شناس و موافقان و مخالفان دیندار - به وجود آورده است که داور علمی درباره آن‌را با چالش جدی مواجه ساخته است؛ از تمسخر دیدگاه یک طیف تا ملحدانه دانستن دیدگاه دیگر. از این‌رو، جای تعجب نیست اگر می‌بینیم درست وقتی عده‌ای این نظریه را قطعی و مُسَلَّم می‌دانند (استیونسن، هابرمن و رایت، ۱۳۹۶)، دیگری (هاید ۱۳۸۳) دست‌کم خوانش داروینیستی نظریه تکامل را ساده‌لوحانه دانسته و ضمن تضعیف دیدگاه مبارزه فرد برای بقا، بر مسائل پیچیده‌تری مثل بقای گروه و نوع میان انواع و محیط تأکید می‌کند. به علاوه، حتی اگر نُخستیان و انسان‌نماها را نمونه‌ها و انواعی تکامل‌یافته شامپانزه‌ها در طول نسل‌های متمادی بدانیم، اثبات ارتباط نسلی آنها با انسان کنونی نیازمند بررسی‌های علمی پیچیده‌تر در حوزه وراثت و دی. ان. ای است؛ زیرا این احتمال وجود دارد که انسان‌نماها - به فرض وجود - مانند دایناسورها، طی پدیده‌ای طبیعی منقرض شده باشند و انسان‌های فعلی به صورت دفعی و منطبق با روایات ادیان توحیدی و دیدگاه اسلامی، پا به عرصه وجود نهاده باشند. وقتی پای احتمالات به میان آید، قطعیت نظریه‌های بدیل به یک‌باره فرو می‌ریزد. هر چند در هر صورت، بنا نهادن سازه‌های روان‌شناختی و اخلاقی بر نظریه مناقشه‌برانگیزی مثل تکامل داروینی و یا خوانش‌های بعدی دیدگاه تکاملی که بیشتر ناظر به پیشینه بسیار دور آدمی تلقی می‌شوند، دور از احتیاط است.

برخی متفکران تکامل‌گرا نظیر روس،<sup>۱</sup> استریت<sup>۲</sup> و جویس<sup>۳</sup> در استدلال‌های خود با تمسک به «اصل اختصار تبیین»، تلاش می‌کنند از این اصل در توجیه و تبیین اخلاق تکاملی بهره ببرند (رامین، ۱۳۹۸، ص ۴۷). «تیغ اکام»<sup>۴</sup> اصل منسوب به ویلیام اکام - منطق‌دان و فیلسوف انگلیسی سده ۱۴ میلادی - که به «تیغ اکام»، «اصل امساک» یا «اصل اختصار تبیین» شهرت یافته است.

1. Ruse
2. Street
3. Joyce
4. Occam's razor.



طبق این اصل، هر گاه در خصوص علت بروز پدیده‌ای دو تبیین مختلف وجود داشته باشد، در تبیین پیچیده‌تر، احتمال بروز اشتباه بیش‌تر است و بنابراین، در شرایط مساوی، احتمال صحیح بودن توضیح ساده‌تر بالاتر است (مگی، ۱۳۸۸، ص ۵۶)، اما اشکال مخالفان نیز دقیقاً متوجه همین مسئله است. نخست آنکه آیا سادگی و اختصار تبیین، معیار صحیحی برای سنجش نظریه‌هاست؟ آیا همان‌گونه که احتمال اشتباه بیشتر در فروض بیشتر مطرح است، احتمال مغفول ماندن برخی ابعاد و عناصر تأثیرگذار، در حذف یا ارائه فروض کمتر مطرح نیست؟ و در فرض قبول اصل اختصار تبیین، آیا نظریه تکامل در خصوص اخلاق واجد اختصار در تبیین است؟

### تحلیل اخلاق تکاملی و جنسیت

احتمالاً کاستی‌ها و ابهامات پیش‌گفته برخی دانشمندان علم اخلاق را بر آن داشته تا در جست‌وجوی مبنایی مطمئن‌تر برای اخلاق باشند و اذعان کنند که «اخلاق محبت و احترام فراگیر باید بر هر گونه نگرش عمل‌گرایانه و خشک زیست‌شناختی درباره منافع نظری برای کلیت اجتماع مقدم شود. اینجاست که در مواجهه با «بقای اصلح» اگر بنا باشد تنها به مفهوم نامطمئن «انتخاب طبیعی» اکتفا شود، این رویه به نتایج خطرناکی منتهی خواهد شد. راه روشن‌تر آن است که مستقیماً به اصول اخلاقی صریح درباره شرافت، برابری، نیازها و حقوق انسان‌ها پرداخته شود؛ اصولی که به هیچ وجه از نظریه تکامل قابل استنتاج نیستند» (استیونس، هارمن، و رایت، ۱۳۹۶، ص ۴۴۹) و اخلاق برای موجودی تعریف و تبیین شود که ریشه در آسمان دارد؛ نه جوندگانی در اعماق زمین!

البته، نقد جدی‌تر استنتاج احکام ارزشی از نظریه‌ای زیست‌شناختی است؛ اینکه نظریه‌ای علمی با شواهدی تجربی در حوزه زیست‌شناسی، چگونه می‌تواند متضمن دلالت‌های اخلاقی یا ارزشی باشد، همواره مطلب بحث‌برانگیزی در محافل علمی بوده است. این همان مسئله‌ای است که دیوید هیوم را در پُل زدن میان «هست» و «باید» به تحیر انداخت. از این‌رو، گفته می‌شود نظریه‌ای که صرفاً با واقعیت‌های تجربی سر و کار دارد، زمانی می‌تواند به استنتاج گزاره‌های ارزشی از محتوای خود تن دهد که دست‌کم یک داوری ارزشی را صراحتاً یا تلویحاً در میان مقدمات استدلال خود گنجانده باشد. البته، مقدمات پنهان و مشکوک استنباط اخلاق از تکامل به اینجا ختم نمی‌شود، بلکه می‌توان گفت «تکامل» به یک معنا بالنده و پیش‌رونده است و فرض





ارتباط متقابل رشد یافته و انتظار بروز نوع دوستی متقابل در آینده، عامل تثبیت رفتار نوع دوستانه فعلی می‌شود. البته، او رفتار همدلانه و همیاری بین والدین و فرزندان را متفاوت دانسته و آن را از نوع رفتار نوع دوستی واقعی نمی‌داند؛ به اعتقاد او، این نوع رفتار صرفاً به بقای ژن‌های والدین کمک می‌کند. دیگر زیست‌شناسان اجتماعی در خصوص توجیه نوع دوستی میان اعضای یک گونه که ارتباط ژنتیکی باهم ندارند، معتقدند: نوع دوستی میان آنها موجب افزایش احتمال تولید مثل و بقای آن گونه می‌شود. طرح افزایش میانگین سلامت ژنتیکی کل شبکه، این گونه رفتارها را توجیه نمایند (هاستینگز، واکسلر، و مکشین، ۱۳۸۹، ص ۷۷۵-۷۷۷).

اما وقتی این نظریه به عنوان چارچوبی برای فهم و تبیین مسائل حوزه جنسیت اخذ می‌شود، با پیچیدگی بیشتری مواجه شده و از حیث کارکردی نیز دچار عارضه می‌گردد. نمونه این ابهامات در بحث چندهمسری و اخلاق مراقبت و پرخاشگری ارائه شد.

نکته قابل توجه در بحث اخلاق، جنسیت و دیدگاه تکاملی این است که هم همدلی و مراقبت مادرانه، تبیین مبتنی بر نظریه تکامل داشته و مؤیدات خاص خود را در این رویکرد دارد و هم پرخاشگری، چندهمسری و عدم تعهد نرها نسبت به غالب ماده‌ها طبق دیدگاه تکاملی، تبیین زیست‌شناسانه خود را داشته و پیش از اینکه حاوی نوعی جبر طبیعی باشد منطبق با «انتخاب طبیعی» بوده و در ارزش‌گذاری تکاملی، به عنوان امری مثبت و دست‌کم غیر مذموم طبقه‌بندی می‌شود. از این رو، در این رویکرد بحث از اخلاق (بر مبنای اخلاق متعارف) به‌ویژه برای اقشار ضعیف و جنس مؤنث جایگاه رضایت‌بخشی نداد. البته، برخی برای ارتقای وضعیت جنس مؤنث در برخی موارد با تکلف فراوان، تبیین‌های مبتنی بر این رویکرد ارائه داده‌اند که در مباحث پیشین به آن اشاره شد. مشکلات اخلاقی دیدگاه تکاملی که حتی مختص جنسیت خاص نیست، اغلب مد نظر اندیشمندان بعدی بوده و برای نمونه، امثال هاکسلی را به واکنشی تند و صریح بر علیه «اخلاق تکاملی» واداشته است:

«فضیلت» به جای ابراز وجود بی‌رحمانه، به خویشتن وابسته است و به جای کنار زدن یا پایمال کردن همه رقبا، نیازمند آن است که هر فرد نه تنها به هم‌نوعانش احترام بگذارد، بلکه به ایشان یاری رساند. «فضیلت» به آن اندازه که در جهت بقای تعداد هر چه بیشتر انسان‌ها تأثیر دارد، در بقای آنسب مؤثر نیست. این امر نظریه «گلادیاتور»<sup>۱</sup> برای بقا را رد می‌کند (باربور، ۱۳۹۲، ص ۱۶۶).

1. gladiatorial theory

## نتیجه‌گیری

«انتخاب طبیعی» - طبق نظریهٔ تکامل - منشاء مفاهیم اخلاقی انسان بوده و از نظر متفکران تکامل‌گرا، نظام‌های داوری ارزشی انسان کاملاً تحت تأثیر عوامل تکاملی‌اند، اما اینکه نظریه‌ای علمی با شواهدی تجربی در حوزهٔ زیست‌شناسی، چگونه می‌تواند متضمن دلالت‌های اخلاقی یا ارزشی باشد، همواره مطلب بحث‌برانگیزی در محافل علمی بوده است. با این حال، مواجههٔ روان‌شناسان تکاملی با نتایج اخلاقی که هنگام سازگاری‌های انسانی ضرورتاً مطرح می‌شوند، اجتناب‌ناپذیر است.

برخی در بحث اخلاق تکاملی معتقدند که اگر در مواجهه با «بقای اصلح» تنها به مفهوم نامطمئن «انتخاب طبیعی» بسنده شود، این رویه به نتایج خطرناکی منتهی خواهد شد. از نگاه این متفکران، راه روشن‌تر، استنتاج مستقیم اصول اخلاقی صریح دربارهٔ شرافت، برابری، نیازها و حقوق انسان‌هاست؛ اصولی که به هیچ وجه از نظریهٔ تکامل قابل استنتاج نیستند. در حالی که یکی از مفروضات پنهان اخلاق تکاملی، فزونی ارزش همگام با پیشرفت طراز تکامل است. تغییر معیار ارزش‌گذاری در اخلاق تکاملی با اصول و مفاد نظریهٔ تکامل از قبیل «انتخاب طبیعی»، این دیدگاه را با چالش‌های اخلاقی مواجه می‌کند. رفتارهای نوع‌دوستانه، از جمله اموری هستند که به لحاظ لطمه زدن به سلامت شخص و عدم تأیید اولیه در فرایند انتخاب طبیعی، چالش عمده‌ای برای نظریه‌های تکاملی به حساب آمده و طرفداران اخلاق تکاملی را به تکلف بسیار برای تبیین و حل تعارض انداخته است. نمونهٔ این ابهامات، در بحث چندهمسری و اخلاق مراقبت و پرخاشگری نیز مطرح است.

نکته قابل توجه در بحث اخلاق تکاملی و جنسیت این است که هم همدلی و مراقبت مادرانه، تبیین مبتنی بر نظریهٔ تکامل داشته و مؤیدات خاص خود را در این رویکرد دارد و هم پرخاشگری، چندهمسری و عدم تعهد نرها نسبت به غالب ماده‌ها طبق دیدگاه تکاملی، تبیین زیست‌شناسانهٔ خود را داشته و پیش از اینکه حاوی نوعی جبر طبیعی باشد، منطبق با «انتخاب طبیعی» است.

بر اساس این تبیین، برخی صفات اخلاقی نظیر همدلی و ویژگی زنانه به حساب آمده و در مقابل، برخی صفات نظیر پرخاشگری و عدم تعهد و ویژگی طبیعی مردان و تحت تأثیر انتخاب طبیعی تلقی می‌شود. به نظر می‌رسد در این رویکرد بحث از اخلاق (بر مبنای اخلاق متعارف) به‌ویژه برای اقشار ضعیف و جنس مؤنث، جایگاه رضایت‌بخشی ندارد.



## فهرست منابع

- ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم. (بی تا). لسان العرب. بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع. استیونسن، لزی؛ هابرم، دیوید؛ رایت، پیتر متیوز. (۱۳۹۶). دوازده نظریه درباره طبیعت بشر. (ترجمه: میثم محمد امینی). تهران: فرهنگ نشر نو.
- باربور، ایان. (۱۳۹۲). دین و علم. (ترجمه: پیروز فطورچی). تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- برک، لورا. (۱۳۹۵). روان‌شناسی رشد. (ج ۱، ترجمه: یحیی سید محمدی). تهران: ارسباران.
- الجوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۳۶۹). الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية. تهران: امیری.
- حسینی زبیدی، سید مرتضی. (۱۴۱۴). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- داکینز، ریچارد. (۱۳۹۷). ژن خودخواه. (ترجمه: جلال سلطانی). تهران: مازیار.
- دانبر، رایبن، لوئیز برت و جان لیست. (۱۳۹۳). روان‌شناسی تکاملی (رفتار، ذهن، تکامل). (ترجمه: یاسر خوشنویس). تهران: دانش پرور.
- درایور، جولیا. (۱۳۹۲). دانشنامه فلسفه اخلاق: روان‌شناسی اخلاق. (تدوین: پل ادواردز). ترجمه: انشاءالله رحمتی. تهران: سوفیا.
- دلفی، کریستین. (۱۳۸۶). فمینیسم و دیدگاه‌ها (مجموعه مقالات): بازشناسی مفاهیم جنس و جنسیت. (تدوین: شهلا اعزازی). ترجمه: مریم خراسانی. تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- رامین، فرح. (۱۳۹۸). بررسی و نقد فرا اخلاق تکاملی در دوره معاصر. پژوهشنامه اخلاق، ۱۲ (۴۳)، ۵۴-۴۳.
- روس، مایکل. (۱۳۹۲). اخلاق تکاملی در دانشنامه فلسفه اخلاق. ویراسته: تامس نیگل و ویلیام فرانکنا. (ترجمه: انشاءالله رحمتی). تهران: نشر سوفیا.
- ریو، جان مارشال. (۱۳۹۵). انگیزش و هیجان. (ترجمه: یحیی سید محمدی). تهران: نشر ویرایش.
- شولتز، دوان پی. و سیدنی شولتز. (۱۳۷۸). تاریخ روان‌شناسی نوین. (ترجمه: علی اکبر سیف و دیگران). تهران: دوران.
- علی اکبری دهکردی، مهناز. (۱۳۹۶). مبانی نظری و پژوهشی روان‌شناسی جنسیت و نظریه آندروژنی. چاپ دوم. تهران: محراب.
- علیزاده، مهدی. (۱۳۹۶). روان‌شناسی اخلاق: جبر روانی، فرضیه‌ای ناتمام. (تدوین: سید مهدی موسوی اصل و همکاران). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- فرانکنا، ویلیام کی. (۱۳۸۳). فلسفه اخلاق. (ترجمه: هادی صادقی). قم: طه.
- فرخی بالاجاده، علیرضا؛ علیزمانی، امیر عباس. (۱۳۹۱). بررسی استدلال‌های ماتریالیستی ریچارد



۷۰

- داوکنیز. در جستارهای فلسفه دین. انجمن علمی فلسفه دین ایران، ۱۰۵-۱۲۸.
- کاپلان، هارولد، بنیامین سادوک و جک گرب. (۱۳۷۸). خلاصه روانپزشکی علوم رفتاری - روانپزشکی بالینی. چاپ سوم. (ترجمه: نصرت الله پورافکاری). تهران: شهر آب- امید انقلاب.
- کارور، چالز اس.؛ مایکل اف. شی.یر. (۱۳۷۵). نظریه‌های شخصیت. (ترجمه: احمد رضوانی). مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- کیلن، ملانی؛ جودیت اسمتانا. (۱۳۸۹). رشد اخلاقی. (ترجمه: محمدرضا جهانگیرزاده و دیگران). قم: انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- لانیدن، رابرت ویلیام. (۱۳۸۳). نظریه‌ها و نظام‌های روان‌شناسی (تاریخ و مکتبهای روان‌شناسی). (ترجمه: یحیی سید محمدی). تهران: نشر ویرایش.
- لیبز، هیلاری ام. (۱۳۹۳). روان‌شناسی زن از نگاهی نو جنسیت، فرهنگ و قومیت. (ترجمه: فاطمه باقریان). تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۷). فلسفه اخلاق. تهران: صدرا.
- مگی، برایان. (۱۳۸۸). داستان فلسفه. (ترجمه: مانی صالحی). تهران: آمه.
- مور، جی. ادوارد. (۱۳۸۵). مبانی اخلاق. (ترجمه: غلامحسین توکلی و علی عسگری یزدی). قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- نولن هکسما، سوزان، باربارا. ال فردریکسون، جفری لافتوس؛ ویلیام ای. واگنار. (۱۳۹۲). زمینه روان‌شناسی اتکینسون و هیلگارد. جلد اول و دوم. چاپ پانزدهم. (ترجمه: حسن رفیعی و محسن ارجمند). تهران: ارجمند.
- هاستینگز، پل دی، کارولین زان واکسلر و کلی مک شین. (۱۳۸۹). رشد اخلاقی کتاب راهنما: ما طبیعتاً موجوداتی اخلاقی هستیم، مبانی زیست‌شناختی توجه به دیگران. (ترجمه: سید رحیم راستی تبار). قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- هاید، جی. شیلی. (۱۳۸۳). روان‌شناسی زنان سهم زنان در تجربه بشری. (ترجمه: اکرم خسته). تهران: آگاه ارجمند.
- هرگنهان، بی. آر. (۱۳۸۶). مقدمه‌ای بر نظریه‌های یادگیری. (ترجمه: علی اکبر سیف). تهران: دوران.
- هرگنهان، بی. آر. (۱۳۹۴). تاریخ روان‌شناسی. (ترجمه: سید یحیی محمدی). تهران: ارسباران.

Warner, L. R. (2016). Gender identity, theories of. *The Wiley Blackwell Encyclopedia of Gender and Sexuality Studies*. 1-6.

Joyce, R. (2006). *The evolution of morality*. Cambridge: American Psychological Association.

Unger, R. (1979). *Toward a redefinition of sex and gender*. *American Psychologist*, 1085-1094.



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی